

میان دو سنگ آسیاب

فراوان از جهانی شدن اقتصاد و ... می گویند و می نویسند. با وجود این، از واقعیتی غفلت می شود و آن اینکه از مهمترین پی آمدهای جهانی شدن، یکی کاسته شدن از وزن دولتها، بخصوص دولتهای زیر سلطه که نسبت به جامعه های خود، هر روز، بیشتر خارجی می شوند و افزوده شدن بر وزن ملتها است. زیرا در مقابله قوا، در سطح جهان، این قوه ملت است که به حساب می آید. از اینرو است که تحریم انتخابات فرمایشی، بیرون از ایران، واکنشی چنان گسترده را بر انگیخت و این واکنش وارونه قول آقای خامنه ای و سازماندهندگان انتخابات فرمایشی شد. او گفته بود شرکت نکردن در انتخابات، سبب می شود خارجیان در ایران طمع کنند. اما تحریم وسیع انتخابات به غرب فهماند که ایران، وطن ما، ملتی دارد که در مخالفت با استبداد مافیاهای اقتصادی - نظامی، استوار و به استقرار مردم سالاری مصمم است. در نتیجه، رفتار دولتهای سلطه گر غرب تغییر کرد. اینک این استبدادیانند که، در انزوا، میان دو سنگ آسیاب قرار گرفته اند.

رفتار مردم ایران وضعیت بی سابقه ای را بوجود آورده است: تا بود، مردم ایران زیر فشار دولت استبدادی وابسته قرار داشت. دولت مافیاهای اقتصادی - نظامی پیش از دولت شاه خارجی و وابسته است اما انقلاب ایران و استقامت مداوم مردم ایران با استبدادیان، از عوامل مهم پدید آمدن وجدان جهانی و فشار این وجدان به دولتهای سلطه گر در جهت دست شستن از حمایت استبدادهای فساد و جنایت گستر گشته است. پدیدهی است هر اندازه فشار مردم بر دولت استبدادی بیشتر، فشار وجدان جهانی بر این دولت و دولتهایی که با آن رابطه دارند، فروتنتر. از این پس، ابتکار عمل در دست مردم ایران است. بر این مردم است که در سطح ملی، نه تنها هیچ فرصتی را برای ابراز مخالفت با این رژیم از دست ندهند، بلکه، از پی هم، فرصتهایی برای فشار وارد کردن و ضربه زدن بدان، پدید آورند و در سطح جهانی، روز به روز بر وزن خویش بمثابة یک ملت رشید بیفزایند و چنان کنند که سیاست قدرتهای خارجی را تابع جهت یابیهای خویش بگردانند:

مردم ایران میتوانند وجدان جهانی را یار خویش در آزاد شدن از استبداد حاکم کنند:

در « بعد از تحریم »، خاطر نشان کردم که جامعه جوان می باید در خود اراده رشد ایجاد کند و این اراده را نیروی فشار مقاومت ناپذیری بگرداند و بر دولت مافیاهای اقتصادی - نظامی وارد کند. نسل جوان کشور نباید فضای بسته و خفقان آوری را بپذیرد که رژیم، به او بمثابة نیروی محرکه تحمیل کرده است. زیرا در این فضای بسته، جهت عملی جز ویران شدن نیست. تخریب خویش بنوعی اعتراض به رژیم و مخالفت با آن، جز آسودن خاطر استبدادیان از خطر جنبش این نسل نیست. بنا بر این، عاجل ترین کارها جهت دادن به خود، نه تنها بمثابة نیروی محرکه که بعنوان رهبری خویش و نیروهای محرکه دیگر نیز هست. توضیح اینکه نیروهای محرکه ای که رهبریشان موضوع نزاع میان رژیم مافیاهای و خط آزادی و استقلال است، عبارتند از

* جامعه جوان ایران،

* بیان راهنما،

* رشد علمی و فنی در جهان،

* منابع طبیعی و سرمایه،

* نیازهای برآورده نشده،

* محل یابی فعالیتها (عرصه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی) در پهنای ایران و جهان،

* موقعیت ایران در منطقه و جهان.

۱ - اگر نسل جوان کشور عمل خویش را در واکنش ناچیز نکند و بخواهد درسی مهم از درسهای تجربه را بکار برد که عکس العمل نشدن و ابتکار عمل را از آن خود کردن است، می باید از این گمان بدر آید که گویا برخی از خود تخریبی ها به دولتیان و دین مداری آنها ضربه وارد می کند. بی تفاوتی و انفعال نیز روش در خور نیست زیرا کار استبدادیان را آسان می کند. روش وابسته اینست که در خود، بمثابة رهبری کننده و نیز نیروی محرکه رشد بگردد. این نگرش در خود، آن انقلابی است که ضربه بنیان کن بر رژیم استبدادی وارد می کند.

۲ - بدین قرار، در برابر نگرش استبدادیان در جامعه جوان (بازوی سرشار از کارمایه اما بدون عقل) بایستی جامعه جوان نگرش دیگری را قرار دهد: جامعه جوانی که، این بار، بازوی پر کارمایه را تحت رهبری عقل آزاد در می آورد. اگر نسل جوان بخواهد این نگرش را در برابر نگرش استبدادیان قرار دهد، ناگزیر می باید بیان راهنمای دیگری را در برابر بیان ملاتاریا قرار دهد: بیان آزادی.

گریز از بیان راهنمای رشد، تن سپردن به بیانهای قدرت (= زور) سازگار با خود تخریبی و توسعه آسیبها و ناسامانهایی اجتماعی است. این بیانها بهیچرو زبانی به رژیم وارد نمی کند. بسا خاطرش را آسوده نیز می کند. زیرا جوان بدون بیان راهنمای آزادی که راهنمای رشد است، همان بازوی بی عقل میگردد که جز در تخریب نقش پیدا نمی کند.

بیان راهنمای رژیم حاکم، اسلام بمثابة بیان قدرت است. دینی که احکامش، روز به روز، بنا بر نیاز استبدادیان، تغییر می کند. می بینیم که به « حکم حکومتی » تقلب در « انتخابات » واجب می شود. بنا بر همان حکم، ترور و شکنجه و پرونده سازی و رشا و ارتشاء و... واجب می شوند. بیرون رفتن از اسلام، آسان ترین کار است. ربع قرن از انقلاب می گذرد و حالا می توان حاصل روشهای بکار رفته را، در ترازوی سنجش نهاد و سنجید. آنها که در مقام واکنش به اسلام ملاتاریا، از آن بیرون رفته اند، چه کرده اند؟ حاصل کارشان چیست؟ حتی از لحاظ مشروعیت ستاندن از رژیم، در عمل آنها بنگریم، می بینیم نه تنها از رژیم مشروعیت نستانده اند بلکه موجب توجیه استبدادش بنام دین نیز شده اند؟ اگر با عقلی آزاد در رفتار مثلث زور پرست قائل کنیم می بینیم که از میان بیان ها یک بیان، اسلام بمثابة بیان آزادی، در سانسور از همه سو است. در عوض، بیانهای قدرت، در ایران و ایران، از آزادی انتشار برخوردار هستند. ملاتاریا که بیان آزادی و بیان کننده آن را با چنین شدتی سانسور می کند، بیانهای قدرت رقیب را سانسور نمی کند. چرا؟ زیرا این بیانها را مزاحم نمی یابد. اصرار دارد که به جامعه بیاورانند بیرون از بیان راهنمای استبداد حاکم، بیان قدرتی جز بیان راهنمای زورپرستان وابسته (پهلوی طلبها و التقاطیها و استالینیستها) نیست.

علت سانسور شدید و از هر سوی بیان آزادی اینست که هر روز بیشتر از روز پیش، این جامعه ملی است که نقش پیدا می کند. جامعه ای که بخواهد توانا به حفظ حقوق خویش بگردد، نیاز به بیان راهنمایی دارد که توحید ملی را میسر کند. از تضادهای اجتماعی و تبعیضهای جنسی و قومی و.. بکاهد و رشد ملتی را بر میزان عدالت اجتماعی ممکن کند، ولایت جمهور مردم یا شرکت در اداره کشور بر میزان برادر

- خواهری را اجازه دهد، دولت را به مهار جامعه ملی در آورد، در یک کلام، نیروهای محرکه را از بیراهه ویرانگری به راست راه رشد باز آورد و بکار اندازد.

بدین قرار، جوان باید به این پرسش پاسخ دهد: وقتی جوان + بیان قدرت = نیروی ویرانگر

و جوان بدون بیان راهنما = مرده

و جوان + بیان آزادی = رهبر و نیروی محرکه رشد،

کدام بیان می تواند آن بیان آزادی باشد که تمامی جامعه ملی را به رهبر و نیروی محرکه رشد بدل می کند؟ اما این بیان، بیان آزادی، وجود دارد. بر او است که دیوار سانسور، بخصوص دیوار سانسور ذهنی را بشکند و عقل خویش را آزاد کند و بیان آزادی را به روش تجربه بیازماید و بنگرد آیا در او اراده رشد را پدید می آورد یا خیر؟

۳- جوان + بیان آزادی، رهبر و نیروی محرکه ای می شود که می تواند نیروهای محرکه دیگر را نیز بکار گیرد. بشرط آنکه نیروی محرکه سومی را بکار گیرد: دانش و فن.

در حقیقت، کاربردی که دانش و فن، بمثابة نیروی محرکه پیدا می کند به جوان می گوید اندیشه راهنمای او، بیان آزادی است و یا بیان قدرت است. چنانکه کاربرد دانش و علم در جامعه امروز ایران می گوید و به فریاد که نه تنها دولت سخت زورمدار است بلکه در جامعه نیز دانش و فن نقش اول را تنها در مصرف و دیگر انواع تخریبها است که دارد.

بدین قرار، کار برد دانش و فن را اندیشه راهنما معین می کند. پس کاربرد دانش و فن در رشد، نیاز دارد به اندیشه راهنمایی سازگار با رشد. واقعیت اولی که عقل قدرتمدار از آن غفلت می کند اینست که، بنا بر قرنهای تجربه، علم و فن کاربرد خود را معین نمی کنند. چنانکه هم می توان در رشد بکارشان برد و هم در ویرانگری. واقعیت دوم اینست که جامعه ای که در مسابقه دانش جوئی و فن یابی سخت عقب مانده است، نیاز به آن بیان راهنمایی دارد که تمامی توان رهبری و دانش و فن یابی و خلاقیت و هنر را به عقل های فردی و جمعی آزاد باز پس دهد. از آنجا که دانش و فن خود کار برد خویش را معین نمی کنند، به آزاد کردن عقل نیز توانا نیستند. توان عقل در یافتن معرفت علمی به آزادی نیاز دارد و در بیان آزادی است که آزادی هم تعریف می شود و هم در تعریف قدرت از خود بیگانه نمی شود.

جامعه جوان ایران نیاز به اندیشه راهنمایی دارد که بدو توان جبران کردن واپس ماندنها و قرار گرفتن در صف اول، در مسابقه رشد علمی و فنی، را بدهد. اما اگر توان دانش و فن جوئی و نیز کار برد دانش و فن را اندیشه راهنما معین می کند، دانش و فن نیز، در میزان رشد و در کاربرد های خویش، محک صحت بیان راهنما می شوند و آن را نقد و از خطاها پاک می کنند و بر توان رهبری و شتاب رشد انسان می افزایند.

۴- در صورتی که جامعه جوان حق رهبری را که حق ذاتی او است مهمل نگذارد و زندگی را عمل به حقوق خویش بگرداند و سه نیروی محرکه بالا را در رشد بکار اندازد، منابع طبیعی و سرمایه، در ایران، محل عمل پیدا می کنند. اگر جامعه جوان این محل عمل را پدید آورد، نه تنها هیچ استبدادی نمی تواند مانع از بکار افتادن این نیروی محرکه در کشور بگردد، بلکه رابطه ملت با دولت دچار آن دگرگونی اساسی می شود که ایران را از استبداد رها می کند.

یک مدعی کارشناسی در امور سیاسی، ادعا کرده است انگیزه امریکا از حمله به عراق، نه نفت که آزاد کردن این کشور از استبداد صدام حسین و رژیم او بوده است. استدلال او اینست که امریکا ۱۰۰ میلیارد دلار هزینه می کند حال آنکه در آمد نفت عراق سالانه ۱۰ تا ۱۵ میلیارد دلار است. این پول کفاف نیازهای مالی عراق را نمی کند. بنا بر این، نفت عراق درآمدی ندارد تا که بخاطرش، امریکا جان سربازان خود را مایه بگذارد و این هزینه سنگین را تحمل کند. این دروغ تناقضهای فراوان در بر دارد اما از آنجا که از منابع طبیعی و سرمایه بحث می کنیم، گوئیم مدعی منطق صوری را ناشیانه بکار برده است. چنانکه صورت نتوانسته تناقض خود با محتوی را، از دید اهل خرد، بپوشاند: الف - اگر فرض کنیم عراق سالانه ۱۰ تا ۱۵ میلیارد درآمد نفتی داشته باشد، این درآمد ۵ تا ۱۰ درصد کل ارزش افزوده ایست که نفت در اقتصاد مسلط ایجاد می کند. بنا بر این، ۹۰ تا ۱۳۵ میلیارد دلار از ارزش افزوده در اقتصاد مسلط ایجاد می شود. تازه همان ۱۰ تا ۱۵ میلیارد دلار نیز صرف خرید از اقتصاد مسلط می شود. یعنی نیروی محرکه ایست که در اقتصاد زیر سلطه در مصرف و در اقتصاد مسلط در تولید کار برد پیدا می کند. ب - اما سرمایه و منابع طبیعی، بخصوص نفت نیروی محرکه ای با نقش کلیدی هستند یعنی اگر نباشند، نیروهای محرکه دیگر بکار بردنی نیستند. ج - اما واقعیتی بااهم مهمتر که همواره از دید عقل پنهان می کنند، نقش سرمایه و منابع طبیعی در فعال کردن مغزها و دستهای انسانها است. چگونه بتوان غیر فعال کردن مغزها و دستهای کشورهایی را که منابع طبیعی و سرمایه و مغزهاشان صادر می شود را، به پول، برآورد کرد؟ اقتصادی که سرمایه و استعدادها و منابع طبیعی خود را نمیتواند در تولید بکار گیرد، تنها ارزش افزوده ای که در اقتصاد مسلط ایجاد می کنند را از دست نمی دهد بلکه انسان رشد پذیر را به انسان مصرف کننده (= ویران شده و ویران کننده) بدل می کند.

معرفت بر این واقعیتها که منطق صوری از دید عقل می میپوشاندشان، ما را به واقعیت دیگری راهبر می شود و آن رابطه نقش انسان در مصرف با گسترش نابسامانها و آسیبهای اجتماعی است: در جامعه ها، هر اندازه نقش انسانها در تولید کمتر و در مصرف بیشتر، آسیبها و نابسامانیهای اجتماعی بیشتر. هر اندازه آسیبها و نابسامانیهای اجتماعی بیشتر، تولید و مصرف مخدرها و فرآورده های تخریبی فزونتر. از این دید که در اقتصادهای غرب بنگریم، می بینیم افزایش شتابان تولید و مصرف مواد مخدر و مشروبات الکلی و فرآورده های فراوان ویرانگر نسبت مستقیم دارد با کاسته شدن نقش انسانها در تولید و افزایش نقش آنها در مصرف. اقتصاد مسلط جریان بیرون بردن انسانها از خدمت تولید را همراه می کند با بکار گرفتن دانش و فن در تولید + جذب منابع طبیعی و استعداد و سرمایه از بقیت جهان + بکار انداختن سرمایه در نقاطی از جهان که با رساندن سود سرمایه به حداکثر سازگاری دارد. اما در اقتصاد زیر سلطه که کارش دفع نیروهای محرکه به اقتصاد مسلط است، قلمرو عملی که برای انسان می ماند، قلمرو مصرف است. از این رو، نابسامانها و آسیبهای اجتماعی به حد اکثر می رسد. پیش از آنکه ملاتاریا اسلام را آئین خشونت بگرداند، ارزشهای دینی تا حدودی انسانها را از خود و دیگر تخریبی باز می داشتند. اما اینک کاری که بر عهده جامعه جوان ایران قرار می گیرد، عظیم است: به یمن بیان آزادی، او می باید نگرش خویش را نسبت به خویش تغییر دهد. انسان حقوقمندی بگردد با قوه رهبری و مسئولیت این قوه در بکار بردن نیروهای محرکه در رشد + ایجاد اراده رشد در تمامی یک نسل و از ارزش انداختن قدرت که انسان تولید کننده را به انسان مصرف کننده بدل می کند + پدید آوردن معرفت و وجدان جمعی به آزادی و استقلال که انسان را در طبیعت خویش، موجودی میگرداند که از

راه فعال شدن استعدادها و تولید رشد می کند + مبارزه با نابسامانها و آسیبهای اجتماعی از راه افزودن بر میزان تولید آنها نه تنها اقتصادی که علمی و فنی و هنری و تربیتی و معنوی (دوستی و انس و ...) .
رها نکردن تجربه انقلاب به چنین انقلاب بزرگی میسر است و میدان واقعی نبرد سرنوشت با دیو استبداد این میدان است.

۵ - می دانیم که بنا بر منطق صوری ، تناقض محال است. با وجود این همین منطق را در پوشاندن مجازی بکار می برند که نقیض واقعیت است برای مثال، قدرت از اجتماع دو ضد، یکی واقعیت و دیگری مجاز پدید می آید. در این اجتماع ، مجاز نه تنها واقعیت باور می شود بلکه ویران شدن واقعیت را نیز می پوشاند. از مثالها، به دو مثال، پرده فریب منطق صوری را بدریم :
* یک ملت ۷۰ میلیونی واقعیت دارد. اما این واقعیت تحت استبداد یک اقلیت کوچک است. این اقلیت نیز واقعیت دارد. اما اقلیت ۵ درصدی چگونه بر اکثریت ۹۵ درصدی سلطه استبدادی جسته است ؟ آیا نیروی را که این اقلیت به زور بدل میکند و بدان اکثریت بزرگ را مهار می کند جز از همین اکثریت می گیرد؟ نیروی که به زور بدل می شود واقعیت دارد اما جامعه بجای این واقعیت، قدرت را می بیند که مجاز است و آن را نه نیروی که از خود او گرفته شده است ، بلکه قدرتی می بیند که اقلیت حاکم دارد. بدین سان قدرت اقلیت (= مجاز) واقعیت را - که همان نیروی ستانده شده از جامعه و بیگانه شده در زور و بکار رفته در ویرانگری است - از دید اکثریت بزرگ میپوشاند.

* جامعه ای که بر محور مصرف زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خویش را سازمان می دهد ، واقعیتی را که نیازها هستند و در جریان رشد، نو به نو می شوند، با مجازی می پوشاند که در جریان مصرف و تخریب پدید می آیند. در حقیقت، انسان یک واقعیت است. این انسان فعالیت حیاتی دارد و نیازها از جمله نیروهای محرکه او هستند. اما همین انسان می تواند راه رشد را رها کند و در بیراهه تخریب افتد. از این پس، نیازها که واقعیت دارند را می توان با نیازهای جانشین کرد و پوشاند که مجازی هستند. چنانکه غذا نیاز است. اما هم اکنون شمار فرآورده های غذایی ویرانگر تر بر شمار غذاهای سالم فزونی گرفته اند. یا دفاع از حق خویش، یک نیاز است اما تدارک تسلیحاتی که می توانند زنده ای بر روی زمین نگذارند، ایجاد قدرت سلطه جو است که می پوشاند و...

بدین قرار، جریان رشد در جریان ویرانگری بخاطر قدرتمداری از خود بیگانه نمی شود مگر با وسیله کردن نیازهای واقعی برای توجیه و واقعی باوراندن نیازهای مجازی که در جریان مصرف و ویرانگری پدید می آیند و جانشین نیازهای واقعی می شوند. این نیروی محرکه عظیم است که جهانی در مسابقه ویرانگری را پدید آورده است. لذا ، شفاف کردن شعور فردی و جمعی یک جامعه و بسا جامعه ها ، چنانکه ابهامها که حفاظ مجازها هستند برجا نمانند، شفاف کردن وجدانهای فردی و جمعی به رشد و به نیازهای واقعی ، از مهمترین کوششهای جامعه دانشگاهی بازگرداندن نیروی محرکه که همان نیازها هستند، به طبیعت خویش و بکار گرفتنشان در شتاب بخشیدن به جریان رشد است.

۶ - از مهم ترین نیروهای محرکه رشد که در جامعه های زیر سلطه دارای نظام اجتماعی بسته و دولت استبدادی ، در نیروی محرکه ویرانگری از خود بیگانه می شود ، یکی پر شدن بعدی از ابعاد زندگی فردی و جمعی همزمان با خالی شدن بعدهای دیگر این زندگی است. واقعیتی که به چشم می آید خالی شدن جمعیت روستاها و شهرها و پر شدن شهرهای بزرگ است. در جامعه ای که مصرف محور است، محللهائی که خالی میشوند، محللهای تولید هستند و محل یا محللهائی که پر می شوند، محللهای مصرف هستند. تهران امروز با بافت سرطانی که یافته است بیاتر واقعیتی تلخ است : جامعه ای رانده از عرصه های تولید و گرد آمده در شهری بزرگ که از راه فروش نفت و مصرف واردات ، همراه با آلودن محیط زیست با انواع سمها و مصرف این سمها ، گذران می کند.
این خالی کردن بعدها و پر کردن یک بعد، واقعیتی است که مبنای نظریه « انسان تک بعدی » گشته است. اما در مقیاس کشور ما ، ناچیز کردن انسان در یک بعد و نیز ناچیز کردن فعالیتها در نوعی از فعالیتها ، فاجعه زمان شده است. چند مثال :

- قرنی است که صدور نفت خام و وارد کردن کالا محور اقتصاد ایران و عامل بند از بند گسستن آنست .
ترکیب بودجه و اقتصاد دولتی که هم بخش بزرگ اقتصاد کشور و هم محور آنست، با رانت خواری سازگار شده است. رانت خواری که اندازه آن را از ۴۰ تا ۶۰ درصد تولید (= مصرف ناخالص ملی) برآورد کرده اند، محور هر دو بخش دولتی و غیر دولتی اقتصاد و نیروی محرکه تخریب امکانها و عرصه های اقتصاد ملی است.

- با وجود این عامل کشنده اقتصاد ملی ، حکومت خاتمی بدین عنوان که توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی مقدم است ، عرصه اقتصادی را همچنان از حضور دولت خالی و در اختیار رانت خواران و رانت خواری گذاشت.
- فعالان سیاسی نیز سیاست را در موافقت و مخالفت پنهان یا آشکار با ولایت مطلقه فقیه ناچیز کردند و عرصه های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را از حضور خویش خالی و در اختیار استبدادیان گذاشتند. از جمله ، بدین خاطر بود که « اصلاح طلبان » از جامعه ملی جدا افتادند.

حال اگر بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و نیز پالایش محیط زیست را عرصه فعالیت کنیم و کشور را از انواع فعالیتها پر کنیم، نیروی محرکه ویرانگری را به نیروی محرکه رشد بدل کرده ایم و وجدان جمعی به امکانها و تواناییهای بزرگ پدید آورده ایم. در برابر فشار عظیمی که این وجدان ایجاد می کند، رژیم استبدادی به خاشاکی میماند که دستخوش طوفان شده باشد.
اما بعدهای زندگی فردی و جمعی را چه کسی باید پر کند ؟ آیا دولت می باید پر کند؟ اگر به این پرسش پاسخ آری بدهیم که در عمل داده ایم، دولت مافیاهای مالی - نظامی فضاهای خالی را جز با خشونت پر نمی کند و نمی تواند هم پر کند. آسیبها و نابسامانیهای اجتماعی بخشی از خشونتی هستند که فضا های خالی را پر می کنند. خشونتهائی که در روابط انسانها با یکدیگر ، در محیطهای مختلف زندگی بکار می روند ، بخشی دیگر از این خشونت هستند. مصرف گرایی یا تخریب از راه مصرف ، بخشی دیگر از این فضاها را پر می کنند. تبدیل شدن کشور به بیابان و آلودگی محیط زیست بخش دیگری از این فضاهای خالی را با خشونت پر کرده اند و می کنند. اما بودجه دولت و قلمروهای مصرف آن ، یک بخش و نیز خشونتی که دستگاه اداری و نظامی بکار می برند ، بخش دیگری از این فضاها را پر می کنند. همچنین خشونتی که گذران زندگی در بیکاری آشکار و بیکاری پنهان است ، بخش دیگری از بعدهای خالی را پر می کند.

بنا بر این، بایسته ترین و عاجل ترین کار که در مسئولیت جامعه مدنی است اینست که عهده دار پر کردن بعدهای خالی بگردد. آسان می شود گفت وسیله می خواهد و جامعه مدنی وسیله کاری به این بزرگی را در اختیار ندارد و بدین عذر، از حقوق خویش غافل شد و از مسئولیت زندگی گریخت. چرا که کار اول و اصلی الف - وجدان فردی و جمعی پیدا کردن به بعدهای خالی زندگیهای فردی و جمعی و ب - وجدان پیدا کردن به کارهایی است که برای پر کردن بعدهای خالی باید کرد. این کارها را شناخت رشد و جریان آن ، به وجدان جمعی می شناساند.

ملتی که قرنی است ، بنام رشد ، سه انقلاب کرده است و در دوران پهلوی ، بجای رشد ، در جریان خالی کردن بعدهای زندگی فردی و اجتماعی از کوششهای رشد، به قول مخبرالسلطنه هدایت ، نخست وزیر رضا «شاه» ، « تمدن بلواری » را جانشین رشد کردند و این بار ، در انقلابی که بنا بود انقلاب اسلامی بگردد و جامعه ایرانی نخستین جامعه

ای باشد که اسلام را بمثابة بیان آزادی و ترجمان آزادی و استقلال و رشد را تجربه کند و هنوز، به جای رشد، « سازندگی » را بخورد او دادند و با بازسازی اقتصاد دوران پهلویها، بعدهای مختلف زندگی فردی و جمعی را از فعالیتهای رشد خالی کردند، چه وقتی می خواهد بدانند رشد چیست تا با اسطوره رشد او را نفرینند؟

زمان، زمان شفاف کردن پندار و گفتار و کردار است. از سر ناتوانی به ابهامها پناه بردن و خود را به ویرانگرترین خشونتها که ابهامها هستند سپردن، خوشتن را به مرگ در ذلت سپردن است. شجاعت بیرون آمدن از ابهامها و دیدن واقعیتها آسان که هستند قدم اول در مسیر رشد است: نخست عقل را می باید از اندیشه راهنما، از بیان آزادی پر کرد، چنان که برای زور اندک محلی نماند. پس از این کار، بخش بزرگی از بعدهای خالی را که خشونت پر کرده است را با خشونت زدائی می باید از زور ویرانگر خالی از فعالیتهای حیاتی پر کرد. مبارزه با آسیبها و نابسامانیهای اجتماعی و جانسین نیازهای مجازی کردن نیازهای واقعی و رها کردن وجدانهای فردی و جمعی از مجازها و ...

۷ - موقعیت ایران در منطقه و جهان عامل جدیدی نیست. از دیرگاه، یک پایه از چهارپایه استبداد ایران، قدرتهای انیرانی که ایران را تهدید می کنند، بوده است. از زمانی که ایران موقعیت زیر سلطه با فته است، قدرتهای خارجی نقش مسلط حامی و یا دشمن در کمین سلطه بر ایران، تلقی شده اند. اما در دوران شاه سابق که درآمد نفت افزایش یافت، ایفای نقش ژاندارم مسلط بر خلیج فارس بر عهده دولت زیر سلطه قرار گرفت و توجیه گر خریدهای نظامی و ایجاد ارتش بزرگ شد. در دوره خمینی، ایجاد «کمربند شیعه» توجیه گر جنگ ۸ ساله و هزینه های نظامی شد. با آنکه او جام زهر شکست را سر کشید، بعد از جنگ آمریکا و متفقانشان بر سر کویت و شکست رژیم صدام، سخن از قدرت منطقه شدن بمیان آمد و نیروی محرکه ذهنی «سازندگی» و ایجاد «قدرت نظامی» شد. نوبت به نوبت توضیح داده شد که در منطقه، هیچ کشوری توان قدرت منطقه ای شدن را ندارد و آمریکا، در جریان انحطاط خویش بمثابة ابر قدرت، ناگزیر از راه ایجاد «تعادل ضعفها» است که می تواند به سلطه خویش ادامه دهد. مسابقه در افزایش هزینه های نظامی و در همان بزرگ شدن ابعاد فقر، ضعیف شدن روز افزون تحت رژیم تعادل قوا، یعنی تعادل ضعفها.

و امروز، حکومت بوش برای «خاورمیانه بزرگ» طرح تهیه میکند و استبداد حاکم برای «حفظ نظام» تقدم مطلق قائل می شود. لذا معامله و سازش در پنهان و دشمنی در علن را روش کار خویش ساخته است. اما جهان دیگر شده است. طرح بوش که بناست طرح مشترک آمریکا و اروپا و ژاپن و بسا روسیه بگردد، به این معنی است که دیگر نه سلطه گران می توانند حامی استبدادهای حاکم بر کشورهای ما بمانند و نه جامعه های ما می توانند این استبدادها را تحمل کنند. با لحاظ کردن وجدان جهانی، جا و موقعیت ایران در منطقه و جهان فرصت بزرگی در اختیار جامعه ملی قرار می دهد و بر او است که بطور مداوم، از آن، برای حضور در صحنه، سود جوید. اگر در ایران موازنه عدمی پیدا شد و راهنمای پندار و گفتار و کردار جمعی گشت، بدین خاطر بود که مردم کشوری در موقعیت ایران، به تجربه دریافته اند که ادامه حیات ملی در استقلال، نیاز به توانائی جامعه ملی دارد. انقلاب ایران بیانگر تغییری بنیادی در مقیاس جهان بود. آن تغییر انحلال امپراطوری روسیه و تحول در منطقه را بیار آورد. به تریبی که موقعیت ایران در منطقه و جهان، با توانائی جامعه ملی و به مهار این جامعه در آمدن دولت سازگار گشته است. آیا پس از قرینها، ایران موقعیتی را در منطقه و جهان یافته است که مناسب دولت استبدادی رها از مهار مردم و مسلط بر مردم و در قید روابط قوا با قدرتهای خارجی نیست اما در خور توانائی ملی است و ایجاب می کند دولت به مهار جامعه ملی و خدمتگزار این جامعه بگردد؟

پاسخ این پرسش آری است. در همسایگی ایران، در عراق، دولت استبدادی وجود داشت توانا به برقراری تعادل قوا با قدرتهای منطقه ای و جهانی و جامعه ملی ای ناتوان و در مهار دولت. این دولت، در برابر هجوم قشونهای آمریکا و انگلیس ناتوان از مقاومت شد و فرو پاشید. در عوض، امروز، جامعه عراقی، تنها از راه حضور فعال در صحنه و ابراز وجود است که می تواند خواست خویش را به قدرتها تحمیل کند، قدرتهائی که کشورش را اشغال نظامی کرده اند.

بدین قرار، موقعیت کنونی ایران در منطقه و جهان، مساعد الگوی دیگری، الگویی بر اصل موازنه عدمی، مساعد با رشد و توانا شدن جامعه ملی و تغییر بنیادی رابطه ملت با دولت و تحت مهار ملت در آمدن دولت است. این موقعیت نیروی محرکه ذهنی و هم عینی برای ورود ملتی به صحنه است. اگر تحریم انتخابات را سلب مشروعیت از رژیم بدانی که الگوی دولت بدون محل در موقعیت کنونی است، قدمهای بعدی را با روشهایی باید برداشت که در «بعد از تحریم» و «میان دو سنگ آسیاب» به شمار و توضیح آورده ام. آشفتنی درونی رژیم بنیاد است. ناتوانیهای که پی در پی از خود نشان می دهد، ضعف و انحطاط رژیم را از درون گزارش می کنند. انتخابات فرمایشی مسلم کرد که رژیم توان انطباق جستن با موقعیت جدید ایران در منطقه و جهان را ندارد. بنا بر این، الف - با وجدان بر نیروهای محرکه و ب - دست رژیم را از تخریب نیروهای محرکه کوتاه کردن و ج - ایجاد اراده رشد در جامعه ملی و د - استفاده از فرصتها و ایجاد فرصتها برای فشار وارد بر رژیم و ه - شفاف کردن وجدان ملی بر مردم سالاری و جامعه و دولت مردم سالار، هم برانگیختن وجدان جهانی به فشار آوردن بر رژیم است و هم ناگزیر کردن دولتهای خارجی به انطباق سیاست خویش در قبال ایران با خواست مردم ایران است. در نوبتی دیگر، روشهای برانگیختن وجدان جهانی به فشار آوردن بر رژیم مافیاهای مالی - نظامی و ناگزیر کردن دولتهای انیرانی به انطباق سیاست خویش با خواست مردم ایران را مطالعه خواهیم کرد.